



اهمیت توجه به واقعیت‌های اجتماعی در تحلیل آیات قرآن

استاد درس خارج حوزه هشدار داد: اگر عنصر تحلیل روان‌شناختی - اجتماعی را در فهم آیات دخالت ندهیم، بیم آن می‌رود که احکام استنباط در عرصه زندگی قابل پیاده شدن نباشد.

استاد درس خارج حوزه هشدار داد: اگر عنصر تحلیل روان‌شناختی - اجتماعی را در فهم آیات دخالت ندهیم، بیم آن می‌رود که احکام استنباط در عرصه زندگی قابل پیاده شدن نباشد.

آیت‌الله احمد مبلقی عضو مجلس خبرگان رهبری آیت‌الله احمد مبلقی، عضو مجلس خبرگان رهبری و استاد درس خارج حوزه علمیه در یادداشتی که در اختیار ایکنا قرار داده به تشریح «دخالت دادن عنصر روانشناسی اجتماعی در استنباط» پرداخته است که این یادداشت را با هم می‌خوانیم.

«محقق اردبیلی در عرصه استنباط، نکته‌های بدیع و باریک اندیشی‌های فراوان دارد؛ یکی از آنها التفات او به بُعد روان‌شناختی - اجتماعی در فهم نصوص (آیات قرآن که معنی آنها صریح و آشکار باشد) است. او در تفسیر برخی از متون، تنها به ظاهر دستور بسنده نمی‌کند، بلکه ریشه‌های آن را در دو ساحت جست‌وجو می‌کند: یکی در روان‌آدمی و دیگری در واقعیت اجتماعی. بدین‌گونه، نص را نه در خلأ، بلکه در بستر حیات انسانی و حیات جمعی می‌خواند. تمایز «بغض» از «استثقال»

در میان وضعیت پیچ در پیچ روان‌آدمی، چه بسیار حالت‌هایی که در ظاهر به یکدیگر همانندند، اما در حقیقت از هم بیگانه‌اند؛ همچون دو رود که در یک بستر روان‌باشند، لیک سرچشمه‌شان دو کوه جداست. محقق اردبیلی، با دقتی که هم ریشه در لغت دارد و هم تکیه بر عرف و هم دقت در واقعیت اجتماعی، میان «استثقال» و «بغض» خطی روشن می‌کشد.

«استثقال» را او سنگینی‌ای می‌داند که بر دل می‌نشیند که گاه از خستگی برمی‌خیزد، گاه از بی‌میلی طبیعی و گاه از درگیری‌های روزگار و اشتغال‌های زندگی. این حالت، گرچه ناخوشایند است، اما نه عداوتی در آن است و نه خصومتی. در مقابل، «بغض» را دشمنی‌ای می‌بیند که از ساحت اجتماعی سر برمی‌آورد؛ عداوتی است که ریشه در شکاف‌ها و خصومت‌ها دارد.

وی در نقد فقیه‌ای که بغض مؤمن را به همان استثقال تعبیر می‌کند، با صراحت پاسخ می‌دهد: «والظاهر أن مجرد الاستثقال ليس ببغض، لا لغة ولا عرفا...».

این سخن، نشانه حساسیت اجتماعی اوست و دقتی است که از دیدن واقعیت زنده جامعه داشته است؛ چه، اگر هر ناخشنودی به بغض تعبیر شود، زندگی مؤمنان چون کوچه‌ای تنگ خواهد شد که هیچ رهگذری در آن آرام نگیرد.

بدین‌سان محقق اردبیلی، با نگاهی ژرف، نصوصی را که از بغض مؤمن نهی کرده‌اند، در پرتو این تمایز تفسیر می‌کند. نقد استنباط تکالیف اجتماعی به صورت غیرمنطبق با واقعیت

محقق اردبیلی آنگاه که به آرای برخی فقیهان درباره حرمت هجر می‌رسد - فقیهانی که ترک هرگونه ارتباط را ممنوع دانسته‌اند - به جای آنکه در حصار الفاظ محبوس بماند، حکم را بر میزان واقعیت اجتماعی می‌سنجد. او با عبارتی روشن می‌گوید: «وإذا كان هجر كل واحد حراما، فلا يشتغل بشيء إلا التزاور...».

اگر ترک معاشرت با هر مؤمن حرام باشد، آنگاه زندگی آدمی به رفت‌وآمدهای بی‌پایان فروکاسته می‌شود و هیچ فرصتی برای اشتغال به کار و عبادت باقی نمی‌ماند. بدین‌سان، او فقه را از خلأ انتزاعی به زمین واقعیت اجتماعی می‌کشاند و تکلیف را با امکان و حکم را با حیات، می‌سنجد.

از همین‌رو، در تفسیر نصوص هجر، میان دو گونه جدایی تفکیک می‌نهد: هجری که از بغض و عداوت برمی‌خیزد و هجری که از مشغله‌های روزگار یا طبیعت فردی ناشی می‌شود. نخستین، مذموم و ممنوع است؛ چرا که جامعه را به تفرقه می‌کشاند. اما دومی می‌تواند مباح باشد؛ زیرا زندگی فردی را سامان می‌دهد و اجتماع را به زحمت و حرج نمی‌افکند. این تقسیم‌بندی در حقیقت نوعی تنظیم اجتماعی است؛ از سویی پیوندهای ایمانی مؤمنان را پاس می‌دارد و از سوی دیگر، آزادی فرد را در چنبره

تکالیف غیرقابل عمل محصور نمی سازد.
استناد به تجربه اجتماعی صالحان و انبیا

محقق اردبیلی در این میان، تنها به نصوص اکتفا نمی کند؛ بلکه سیره تاریخی دین داران را به مثابه شاهدهی زنده می آورد. او یادآور می شود که حتی در زندگی انبیا، اولیا و صالحان، گاه ترک معاشرت و هجر رخ داده است: «ولهذا ترى أنه واقع من الصلحاء والأتقياء بل الأنبياء والأولياء...».

این استناد، نشان می دهد که فهم او از نصوص نه بر مدار تجرید و انتزاع، بلکه بر محور تجربه زیسته جامعه دینی استوار بوده است. به بیان دیگر، او نص را در آینه عمل می بیند؛ همان عملی که در تاریخ مؤمنان جریان یافته و راه را برای همزیستی معقول و ممکن گشوده است.

آنچه آوردیم، نمونه هایی ساده بود، لیک در پس سادگی شان، حقیقتی سترگ نهفته است: اهمیت التفات به واقعیت های اجتماعی در تحلیل نصوصی که مفاهیم آنها با روح و روان انسانی گره خورده است. چه، بسیاری از نصوص، حامل احکامی اند که ماهیتی روانی - اجتماعی دارند؛ نصوصی که جایگاهشان در فقه تربیت است و مدارشان بر تعامل میان دل و جان آدمی و بستر جمعی او می چرخد. اگر عنصر تحلیل روان شناختی - اجتماعی را در فهم این نصوص دخالت ندهیم، بیم آن می رود که احکامی استنباط و فتاوایی به جامعه عرضه شود که نه با واقعیت قابل جمع باشد و نه در عرصه زندگی قابل پیاده شدن. چنین فقهی، هرچند بر ظاهر نص تکیه زند، از حقیقت نص غافل می ماند؛ زیرا حقیقت نص آنجاست که زبانش با جان آدمی و ساختار اجتماع سازگار افتد، نه آنکه بر دوش انسان تکلیفی نهد که توان حملش را نداشته باشد.